

روش عرضه و اثبات حقایق و نیل به کمال در نهج البلاغه

علامه محمد تقی جعفری

روش عرضه و
اثبات حقایق و...

۷۷

اشاره

مرحوم علامه محمد تقی جعفری - رحمه الله علیه - از شارحان بنام نهج البلاغه و از روشنگران مسیر اخلاق و تربیت در دوره‌ی معاصر جامعه ما است.

اگرچه روند فعالیت فصلنامه، انعکاس مقالات جدید است، اما آوردن متن حاضر که توسط واحد ترجمه فصلنامه از عربی به فارسی برگردانده شده خالی از لطف نبود، چه آنکه از یک سو، محتوای مقاله با شماره حاضر تناسب داشته و از سوی دیگر، موجب یادآوری از آن استاد اخلاق و تربیت خواهد بود.

لازم به ذکر است که این مقاله به سفارش بنیاد نهج البلاغه تهیه شده بود.

مقدمه

قبل از ورود در موضوع اصلی باید به مسئله‌ای بنیادین که در نتیجه‌گیری، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌نماید، اشاره نمایم و آن شخصیت والای انسانی و الهی گونه‌ی علی ابن ابیطالب (ع) می‌باشد که به دلیل مقام رفیع و والایش در تکامل، تفاوت فاحشی با دیگران دارد. به گونه‌ای که تمام رفتار، گفتار و حتی سکوت حضرتش حکایت از حقائق جهان دارد.

شخصیت امام علی (ع) در بردارنده‌ی معنی کامل و مجسم این قانون کلی است که اگر انسان در معرض تشعشع جاذبه‌های کمال قرار گیرد، کمال در او منعکس می‌گردد. همان گونه که اگر عقل در انسانی به مرحله‌ی فعلیت برسد، او منعکس کننده و آئینه‌ی عقل خواهد شد. از این رو سعی و تلاش ما در این تحقیق تبعیت از شیوه‌های متداول بررسی آراء، سخنان و افکار این انسان بزرگ نیست، بلکه همان گونه که اشارت رفت، کمالات در علی بن ابیطالب (ع) منعکس شده و او خود واجد کمالات

متعالی است، و این، روش ما را در این تحقیق مشخص می‌سازد. لذا بر آنیم که از این طریق به بررسی کمالات او پردازیم، چرا که کنکاش و بررسی کمالات مختلف امام علی (ع) شیوه‌ای جالب و در عین حال شنیدنی است.

ناگفته پیداست، همان‌گونه که شیوه‌های سه گانه‌ای که پیامبر اکرم (ص) برای توضیح و تبیین واقعات و حقائق، و همچنین برانگیختن مردمان به تخلق به اخلاق الهی اتخاذ نموده‌اند که مصداق آیه شریفه ذیل می‌باشد:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» [قرآن کریم، نحل/ ۱۲۵].

«ای رسول ما خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با آنان مناظره کن»

بدیهی است که درک این حقیقت به اندازه قدرت ادراک و شعور آدمیان است، شیوه‌هایی که امام علی بن ابیطالب (ع) برای آشنا کردن ابناء بشر به حقائق برگزیده‌اند متناسب با ظرفیت و توان اندیشه و تعقل آنان می‌باشد.

با توجه به این مهم می‌توان گفت که امام علی (ع) چهار شیوه و روش را برای راهنمایی و هدایت مردم به حقائق انتخاب کرده‌اند.

لازم است قبل از بیان این اصول چهارگانه، رابطه امام علی (ع) را با حقائق و نیز سلوک او در زندگی شخصی خود، اشاراتی داشته باشیم:

ارتباط شخصی امام با حقائق و نحوه سلوکشان را در زندگی در چند محور می‌توان خلاصه نمود که به شرح ذیل می‌باشد:

۱- موضوعاتی که پیوند امام و ارتباط ایشان را با خداوند مشخص می‌سازد:

تمامی علما و اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم اسلامی بر این باورند که امام علی (ع) قرآن مجسم بود، از این رو شناخت و البته اعتقاد و ایمانش به قرآن به بالاترین حد ممکن رسیده بود، و این محصول کارگاه عمیق و روح افزای شهود و یقین می‌باشد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت آن‌چه در قرآن و یا سخنان آن حضرت در ارتباط با پیوند انسان با خداوندگار جهان ذکر شده، براساس شهود و مشاهده بوده است و این خود بیانگر عمق پیوند و ارتباط آن حضرت با خداوند متعال می‌باشد. ایشان اعتقاد راسخی به این آیه داشتند که:

«نحن اقرب الیه من حبل الوریث» [قرآن کریم، ق / ۱۶]

«ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم»

و همچنین این آیه:

«و هو معکم اینما کنتم» [قرآن کریم، حدید / ۴]

«او با شماست هر جا که شما باشید»

در نهج البلاغه نیز موارد زیادی را می‌یابیم که عمق پیوند و ارتباط ایشان را با خداوند بازگو می‌کند، هنگامی که ذعلب یمانی از حضرتش می‌پرسد، آیا خدایت را می‌بینی؟ امام پاسخ می‌دهند: چگونه بیرستم آن چه را که نمی‌بینم!!! سپس ذعلب می‌پرسد: چگونه او را می‌بینی؟ حضرت پاسخ می‌فرمایند:

« لَا تُذَرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَ لَكِنْ تُذَرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ »
 «چشم‌ها او را چون اجسام درنیابند، اما دل‌ها در پرتو ایمان راستین او را
 دریابند.» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۷۸ / ۳۶۶]
 و همچنین در خطبه دیگری می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسَ الْأَنْسِينَ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ أَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ.
 تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ، وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ، وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ،
 فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ، وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ، إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغَرَبِيَّةَ أَنْسَهُمْ
 ذَكَرَكَ، وَ إِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْأَسْتِجَارَةِ بِكَ عَلِمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ
 الْأُمُورِ بِيَدِكَ، وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ»

« بار خدایا، تو برای دوستان برترین مونس و همدمی، و برای آنان که به تو توکل
 کنند بهترین کارسازی. تو آنان را در آینه دلشان می بینی و از نهانشان خبر داری و
 از اوج بصیرت و بینش آنان آگاهی، پس رازهاشان نزد تو هویدا، و دلهاشان برای
 تو شفیقه و شیدا است. اگر غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یاد تو به بهشت
 انس و الفتشان برد، و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو ریزد به تو پناه آرند و سربر آستانت
 نهند، چون می‌دانند که سررشته کارها به دست تو و در حوزه فرماندهی و تدبیر تو
 است.» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۱۸ / ۴۵۴]

۲- موضوعاتی که مبین ارتباط امام با جهان هستی است:

آن چه که در این مورد حائز اهمیت می‌باشد نوع نگاه امام به جهان هستی است، علی (ع) به عالم هستی
 - تمامی موجودات و اجزاء آن - به عنوان آیات و نشانه‌های الهی و مظاهر و تجلیات اسماء و صفات
 الهی نظر می‌نمایند؛ همان گونه که قرآن امر نموده، به شناخت جهان هستی سفارش می‌نمودند. آن‌جا
 که می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَ الْجَوِّ الْمَكْفُوفِ...»

«ای خدای سپهر بلند و فضای گسترده درینده [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۷۰ / ۳۶۶]
 و این بیانگر شناخت امام نسبت به جهان می‌باشد چراکه بدون شناخت خواص و ماهیت اشیاء،
 سخن گفتن از عظمت و بزرگی آن برای انسان غیرممکن به نظر می‌رسد.
 در خطبه‌ای دیگر در جواب کسی که دنیا را ملامت می‌کرد، فرمودند:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صَدَقَ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَ دَارٌ غَنِيٌّ لِمَنْ
 تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحْبَبَ اللَّهُ، وَ مُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ،
 وَ مَهْبِطٌ وَحَى اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»

«دنيا خانه راستی است برای کسی که به آن از دیدگاه راستی نگرَد، و خانه عافیت
 و سلامت است برای کسی که آن را دریابد، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که
 از آن رهت‌وشه بردارد، و خانه موعظه است برای کسی که پند پذیرد. دنیا سجده‌گاه
 دوستان خداست و نمازگاه فرشتگان الهی، و محل نزول وحی خداوندی، و تجارتخانه

دلدادگان ربوبی که رحمت را در آن به دست آورند و بهشت را سود برند. و»

[دین پرور، ۱۳۸۴: ق ۱۲۶/۷۱۶]

ملاحظه می‌شود که امام علی بن ابیطالب (ع) گاهی به نوع ارتباط انسان کامل و این جهان می‌نگرند، بدین معنا که رابطه انسان کامل و جهان، رابطه‌ای ابزارری و وسیله‌گونه است. دنیا ابزار رسیدن انسان به کمال بوده و انسان کامل جویای کمال است، در حقیقت ارزش دنیا وابسته به دیدگاهی است که انسان از حیات دارد. با توجه به این مهم باید متذکر شویم که امام علی (ع) در ارتباط با پیوند انسان با جهان، نظریه‌ای دارند که هیچ یک از فلاسفه و حکما در گذر تاریخ بدان نپرداخته‌اند، آن‌جا که می‌فرماید:

« النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا. »

« مردم در آن دو گروهند: گروهی که خود را بفروخت و هلاک گشتند، و دیگری

گروهی که خود را خریدند و آزاد ساختند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: ق ۱۲۸/۷۱۷]

به جرأت می‌توان گفت پرداختن به دقائق و ظرائف این سخن گرانسنگ، مستلزم تخصیص کتاب کاملی است، ولی می‌توان به ذکر این نکته بسنده کرد که از دیدگاه امام اگر حیات و زندگی انسان محور باشد، سزاوار است که شخصیت آدمی از قید بوج گرائی و جبر گرائی رهائی یافته و به سوی مراتب بالای کمال رهنمون گردد تا آن‌که به هدف والای خویش در طی دوران حیات دنیوی دست یابد.

۳- موضوعاتی که مبین ارتباط امام با مردم هستند:

درک ارتباط امام با مردم، تنها با این رویکرد قابل بررسی است که چستی وجود آدمی و خصوصیات آن را مدنظر قرار دهیم. اگر به انسان به عنوان موجودی دارای ابعاد متعدد، و البته استعدادها متنوع بنگریم در صورتی که این انسان تحت تعالیم صحیح قرار نگیرد و استعدادها و ابعاد وجودی وی، در خدمت اهداف انسانی قرار نگیرد، تبدیل به موجودی پست و گمراه خواهد شد. همان‌گونه که اگر از این توانایی‌ها و ملکات در جهت تقویت خصلت‌های طبیعی بهره‌برگیرد، به موجودی وحشی و خطرناک بدل خواهد گردید. این ماهیت آدمی است. اما از نظر الهی، انسان موجودی است که نقشی بس بزرگ در کارگاه خلقت به او عطاء شده است؛ بدین معنی که رکن مهم و اساسی در آفرینش می‌باشد و تازمانی که نفس خود را از سرچشمه جاودان معرفت و کمال جدا گرداند، مقامی بس رفیع و بلند مرتبه دارد. امام در این باره می‌فرماید:

«إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِه، وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ»

«من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.» [دین پرور، ۱۳۸۴:

خ ۲۶۷/۱۳۶]

درواقع امام به مردم می‌گویند که من به شما به عنوان مظاهر اسماء و صفات الهی می‌نگرم، بنابراین دوست داشتن شما چونان دوست داشتن خداوند است، همان‌گونه که هر کس به شما ستمی روا دارد، به خداوند ستم روا داشته است، و این در حالی است که شما، مرا به عنوان ابزاری برای دشمنی و یا اشباع غرائز خود می‌خواهید.

می‌دانیم که خطبه‌های نهج البلاغه جلوه‌ها و ابعاد مختلف شناخت را برای انسان جستجوگر مجسم می‌نماید، بنابراین درونمایه این خطبه‌ها نمی‌تواند اوهام و خیالات و همچنین افسانه‌های

- خواب آور باشد، بلکه محتوای خطب نهج البلاغه به قدری از واقعیت و حقیقت حیات بهره دارد که انسان طالب معرفت و نیکی می‌تواند راه صحیح منتهی به هدف بزرگش را در آن دریابد.
- با این مقدمه، به بیان طرق چهارگانه ارشاد و هدایت که امام علی (ع) در نهج البلاغه بدان پرداخته‌اند، می‌پردازیم. آن طرق عبارتند از:
- ۱- تبیین و توضیح اصول بنیادی؛
 - ۲- توصیف حقائق و واقعیات؛
 - ۳- استدلال؛
 - ۴- ارشاد و هدایت.

اول: تبیین حقائق از طریق توضیح قوانین و اصول بنیادی

با نگاهی دقیق در خطبه‌های امام علی (ع) مشخص می‌شود که مواضع مطروحه، یا خود قوانین و اصول بنیادی حول محور انسان و جهان و رابطه این دو با یکدیگر، و ارتباط ساختاری انسان با قوانین حاکم، و ارتباط بین خدا، انسان و جهان می‌باشند؛

و یا آن که خطبه‌های نهج البلاغه مستند به قوانین و اصول اساسی می‌باشند. البته این استناد گاهی به صورت صریح و آشکار شکل گرفته و گاهی به اشکال لطیف و توأم با ظرافت، مطرح شده است. برای توضیح این مهم به نمونه‌هایی از خطب نهج البلاغه اشاره می‌نمائیم:

- ۱- انحراف از حق و عناد با آن:

در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَ حَصَدُوا الشُّبُورَ»

«کشتزاری از نافرمانی حق کوبی پدید آوردند، و آن را از سرچشمه غرور آبیاری نمودند، و سرانجام سیه‌روزی درو کردند.» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۲/ ۳۷]

۲- قانون تحریک در امور اجتماعی: *روشگاه‌علم انسانی و مطالعات فرهنگی*

«أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ قَارَاحَ»

«پیروز آن‌که به پشتیبانی یاران به پا خیزد و گرنه آرام گیرد و راحت گذارد.» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۵/ ۴۵]

۳- قانون حق و باطل:

«أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ»

«بدانید آن که حق او را سود ندهد باطل زیانش رساند.» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۸ / ۷۵]

۴- رسیدن به حق با تلاش و کوشش:

«لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ»

«و این ناموس الهی است که تنها با جدیت و اراده پولادین، به حق توان رسید.» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۹ / ۷۷]

۵- نتیجه صادق بودن با رهبر دانای خیرخواه:

«فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجْرَبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَ تُعْقِبُ النَّدَامَةَ.»
 «بی تردید مخالفت با نصیحتگرار دلسوز و دانای باتجربه موجب حسرت است و
 پشیمانی در پی خواهد داشت.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۵ / ۸۷]

۶- تناقض بین فرصت طلبی و تقوای الهی:

« قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحِيلَةَ وَ دُونَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ »
 «چه بسا فرد باتدبیر و کار آزموده، نیرنگها را خوب بشناسد اما امر و نهی الهی است
 که او را از آنها باز می دارد.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۴۱ / ۹۳]

۷- هواهای نفسانی اساس فتنه هاست:

«إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ»
 «جز این نیست که آغاز هر فتنه و فساد، پیروی از هوسها است» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ
 ۵ / ۱۰۱]

۸- ملاک حق و باطل:

«فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ
 خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ. وَ لَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا
 ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرُجَانِ»

«پس اگر باطل در حق نیامیزد و چهره زیبای آن را مکدر نسازد، ترسی برحق جویان
 نباشد، و نیز اگر حق از توطئه باطل برهد و بی پرده ظاهر شود، زبان دروغ پرداز
 دشمنان بسته شود.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۵۰ / ۱۰۱]

۹- ارتباط بین نتیجه و زمان:

«وَ إِنْ غَايَةَ تَنْفُصَهَا اللَّحْظَةُ وَ تَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٌ بِقَصْرِ الْمُدَّةِ.»
 «چون مردمی باشید که وقتی بر سرشان بانگ زند، بیدار شوند و بدانند که دنیا خانه
 اصلیشان نیست، پس آن را به سرای جاودان تبدیل کنند.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۶۳ /
 ۱۱۳]

۱۰- اصلاح دیگران:

«وَ لِكِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي.»
 «ولی به خدا سوگند، دین خود را به دنیای شما نفروشم.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۶۸ /
 ۱۲۰]

۱۱- رابطه بین رهبر و مردم:

«وَ لِلَّهِ لِأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ، وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جُورٌ إِلَّا عَلَيَّ
 خَاصَّةً»
 «ولی به خدا سوگند، تا آنگاه که امور مسلمانان بهنجار و بسامان باشد و جز بر من
 ستم نرود.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۷۲ / ۱۲۴]

۲۱- آرزو عقل را زائل و موجب فراموشی از یاد حق می‌گردد:
« وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعُقْلَ، وَ يَنْسِي الذِّكْرَ، فَأَكْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ، وَ صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ. »

« بدانید که آرزوی دراز، اندیشه را تباہ کند و یاد خدا را از دل برد. پس آرزوهای رؤیایی را دروغ دانید، که فریب است و کسی که آن را پذیرد فریب خورده است. »
[دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۸۵ / ۱۴۹]

۱۳- محبوب ترین بندگان خدا:

« إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ »

« بی تردید از محبوب ترین بندگان خدا بنده ای است که خدا او را در تربیت نفس کمک کند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۸۶ / ۱۴۹]

۱۴- سنت الهی در هلاکت زور گویان و دستگیری از امت هاست.

« فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَقْضِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَ رَخَاءٍ، وَ لَمْ يَجْزُبْ عَظْمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّمِ إِلَّا بَعْدَ أَرْزُلٍ وَ بِلَاءٍ. »

« بی تردید خداوند پشت جباران روزگار را نشکند مگر پس از مهلتها و آسودگیها؛ نیز هیچ قدرت و قوتی به ملتی نرسد مگر پس از تحمل سختی ها و بلاها. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۸۷ / ۱۵۴]

۱۵- ضرورت محاسبه نفس:

« عِبَادَ اللَّهِ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزِنُوا، وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا »

« بندگان خدا، خود را به عدالت بسنجید پیش از آنکه در دادگاه عدالت الهی شما را بسنجند، و خود به حساب خویش برسید پیش از آنکه به حسابتان برسند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۸۹ / ۱۵۸]

۱۶- روی آوردن و پشت کردن فتنه ها:

« إِنَّ الْفِتْنََ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَهَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ نَبَهَتْ. يُنْكَرُنْ مُقْبِلَاتٍ وَ يُعْرَفُنْ مُدْبِرَاتٍ »

« آری، آنگاه که فتنه ها روی آورند، حق و باطل درهم آمیزند و شبهه و سردرگمی ایجاد کنند، و هنگامی که پشت کردند و ضربه های خود را وارد آوردند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۹۲ / ۱۸۰]

۱۷- عالم حقیقی:

« الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ »

« دانا کسی است که قدر خویش شناسد، و در نادانی آدمی همین بس که ارزش خود نداند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۰۲ / ۱۹۸]

۱۸- پیروزی نخواستن با ستم:

« أَتَأْتُرُونِي أَنْ أُطَلَبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ لَا أُطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرًا، وَ مَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا »

« آیا فرمانم می دهید که یاری را با ستم راندن بر مردم طلب کنم؟! به خدا سوگند، تا شب و روز برجاست و تا آنگاه که در آسمان ستاره ای بریاست، هرگز چنین نکنم. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۲۶ / ۲۵۱]

۱۹- پرهیز از قصرهای آباد و آراسته توأم با ظلم:

« وَبَلِّغْ لِسَكَكِكُمْ الْعَامِرَةَ، وَالدُّورِ الْمُرْخَرَفَةَ الَّتِي لَهَا أُجْنَحَةٌ كَأَجْنَحَةِ النَّسُورِ، وَخَرَاطِيمٌ كَخَرَاطِيمِ الْفَيْلَةِ. مِنْ أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَبِيلُهُمْ، وَلَا يُفَقَدُ غَائِبُهُمْ. »

« وای بر راهها و کوچه های آباد و خانه های زینت شده تان که چون بال کرکسان سیایان دارد و مانند خرطوم پیلها، ناودان! وای بر شما از این گروه که بر کشتگان نشان نگیرند و از مفقودان نشان نپرسند! » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۲۸ / ۲۵۵]

۲۰- جامعه آرمانی جامعه ای است که رهبرش را در اصلاح مردم و ریشه کن کردن ستم یاری رساند:

« أَيُّهَا النَّاسُ أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ. وَإِنَّمَا اللَّهُ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ وَ لَا قُوْدَنَّ الظَّالِمَ بِخِرَامَتِهِ حَتَّى أُوْرِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهًا. »

« شما - ای مردم - لااقل مرا برای خیر خودتان یاری دهید. سوگند به خدا که داد مظلوم را خواهم گرفت و یقه ظالم را، تا حق را از او بستانم، گرچه ناخوش دارد. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۳۶ / ۲۶۸]

این قوانین و اصول بنیادی نمونه ای از حقائق ناب و اصیلی است که در نهج البلاغه فراوان به چشم می آید. تعداد قوانین کلی به هشتصد قانون که در ضمن چهارصد و هشتاد حدیث پرمحتوا - که به کلمات قصار معروفند - می رسد. و به شکل عام و فراگیر محورهای سه گانه خدا، انسان و جهان و نیز ارتباط آن ها با یکدیگر را تبیین و تفسیر می نمایند.

دوم: توصیف حقائق و اساس آن در نهج البلاغه

در خطبه های نهج البلاغه چهار نوع توصیف مشاهده می شود که عبارتند از:

۱- توصیف منطقی؛

۲- توصیف از طریق معلول و یا نتیجه؛

۳- توصیف ارشادی برای شناخت حقائق؛

۴- توصیف ارزشی.

۱- توصیف منطقی:

منظور از توصیف منطقی آگاهی بخشی به مفاهیم روشن و آشنای ذهن، به دلیل فهم مفاهیم مجهول آن می باشد.

در این جا، اشاره ای گذرا به نمونه های این نوع توصیف، در خطب نهج البلاغه می نمایم:
الف - امام در توصیف قلب می فرماید:

« لَقَدْ عَلِقَ بِنَبِيْاطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ، وَ لَهُ

مَوَادِّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادُ مِنْ خِلَافِهَا. فَإِنْ بَسَّحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَ إِنْ مَلَكَهَ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ، وَ إِنْ عَرَضَ لَهُ الْفُضْبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَ إِنْ أَسْعَدَهُ الرَّضَا نَسِيَ التَّحَفُّظَ، وَ إِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَ إِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلْبَنَتُهُ الْغَرَّةُ، وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّتْهُ الْجُرْعُ، وَ إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغَنَى، وَ إِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَ إِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَّدَتْ بِهِ الضَّعْفُ، وَ إِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَنَتْهُ الْبِطْنَةُ. فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.»

پاره گوشتی به رگ حیات انسان آویخته است که از شگفت انگیزترین اعضای او، یعنی قلب است که زمینه‌هایی از حکمت و نیز ضد آن را در خود جا دهد. پس اگر امید در آن پدید آید طمع به سراغش رود و او را خوار سازد، و اگر طمع هجوم آورد حرص او را هلاک خواهد ساخت، و اگر ناامیدی چیره شود آندوه او را از پا درآورد، و اگر خشم بر او عارض شود تندخویی حاکم گردد، و اگر رضامندی او را خوشبخت سازد عنان اختیار از کف دهد، و اگر ترس او را فراگیرد دست روی دست گذارد، و اگر امنیت دامنگستر شود غرور و غفلت آن را از او رباید، و اگر مصیبتی بدو رسد جزع و فزع رسوایش کند، و اگر به مالی دست یازد طغیان کند، و اگر دچار تهیدستی شود در دام بلا افتد، و اگر گرسنگی او را به ستوه آورد ناتوانی زمینگیرش کند، و اگر سیری از حد گذرد پرخوری او را بیازارد. پس هر کوتاهی او را ضرر رساند و هر تندروی برای او فساد آورد. [دین‌پرور، ۱۳۸۴: ق ۷۰۸/۱۰۵]

ملاحظه می‌شود با توجه به خصوصیات و مشخصاتی که امام برای قلب ذکر نمودند، در قالب توصیف و تعریف منطقی مصطلح و متداول نمی‌توان عبارات فوق را تفسیر نمود.

ب- امام در توصیف دین و مراحل معرفت و یقین به آن می‌فرمایند:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ.»

«آغاز دین، شناخت خداست، و شناخت راستین، حق باوری و دل بدو دادن است، و باور کامل، پیرایش ذاتش از آلائش شرک است، و حقیقت توحید، اخلاص و ستردن ریا است، و کمال اخلاص، بنبش وحدت در ذات و صفات الهی است، که هر «صفتی» خود شاهد جدایی با «موصوف» است و هر «موصوفی» فریادگر دوگانگی با «صفت».» [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۴۲/۱]

در این جا مراد از اول دین آغاز و شروع زمانی آن نیست. بلکه مقصود، اساس و زیربنای زندگی دینی است که آغاز دین را نیز شامل می‌شود.

ج- در تصویف دنیا چنین می‌فرمایند:

« مَا أَصْفَ مِنْ دَارٍ أَوْ لَهَا عَنَاءٌ، وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ، فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ اسْتَعْنَى فِيهَا فِتْنٌ، وَ مَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزْنٌ، وَ مَنْ سَاعَاها فَاثَمَتْ، وَ مَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَآتَتْ، وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ.»

«چه گویم از خانه ای که آغازش «رنج و سختی»، و پایانش «نیستی» است؟ در حلال آن حسابرسی، و در حرام آن شکنجه و گرفتاری است. آن که ثروتمند گردد در کوران درگیری و فتنه درافتد و آن که تهیدست شود در کابوس اندوه فرورود، آن که بیشتر تلاش کند کمتر آن را به چنگ آورد و آن که از آن باز نشیند - آن خود - بدو روی آورد، آن که با چشم عبرت و بصیرت در آن نگردد بینایش سازد و آن که غفلت و فریب، دیده اش را فرو گیرد نابینایش کند.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۳۲/۸۱]

شگفت انگیزتر و زینده تر از تعریف و توصیف علی بن ابیطالب در باب زندگی دنیوی و ارتباط انسان با آن را نزد هیچ یک از اندیشمندان تاریخ بشر نمی یابیم.
د- در وصف زهد می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ.»
«ای مردم، زهد و پارسایی، کوتاه کردن دامان آرزوها و شکر و سپاس نعمتها و پرهیز از گناهان است.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۳۱/۸۰]

ه- در توصیف مسلمان نمونه چنین می فرماید:

«فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَ لَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ.»
«پس مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش آسوده و در امان باشند مگر در راه اجرای حق، و آزار مسلمان روان نیست مگر آنجا که تنبیه او واجب باشد.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۶۶/۳۴۱]

۲- توصیف از طریق معلول و یا نتیجه:

این نوع توصیف، بر بیان معلول دلالت دارد، و نتیجه آن نیز نتیجه حقیقتی از حیات آدمی بوده، و بر خلاف توصیف ماهوی اشاره ای دقیق به گوشه ای از ابعاد آن حقیقت دارد.
نهج البلاغه شریف سرشار از این گونه توصیف ها است، که به برخی اشاره می نمائیم:
الف - در توصیف حقایقی که راز انحراف انسان را آشکار می سازد فرمود:

«وَ إِنَّ مِنْ أْبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنِ قِصْدِ السَّبِيلِ، سَائِرًا بِغَيْرِ دَلِيلٍ. إِنَّ دُعَى إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمَلٌ، وَ إِنَّ دُعَى إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٌ. كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ، وَ كَأَنَّ مَا وَنَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ.»

«در نادانی آدمی همین بس که ارزش خود نداند. بدترین مردم نزد خدا کسی است که خدا او را به خودش واگذارد، و از راه درست روی برتابد و بدون راهبر راه سپرد. اگر به کشت دنیا دعوت شود پاسخ گوید و دست به کار شود، ولی اگر به کشت آخرت خوانده شود سستی کند. گویی کار در مزرعه دنیا بر او واجب است، ولی در مزرعه آخرت مسؤولیتی به دوشش نیست!» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۰۲/۱۹۸]

ب - در توصیف نتایج تقوایشگی می فرماید:

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ، وَبَصْرٌ عَمَى أَفْتَدَتْكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صَلَاحٌ فِسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهْوَرُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جِلَاءٌ غِشَاءِ أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَرْعِ جَاشِكُمْ»

و براستی تقوای الهی داروی درد قلبها، رفع کننده کوردلی و دلمردگی، شفادهنده بیماری جسمی، زداینده فساد قلبی، پاک کننده زنگار روانی، برطرف سازنده تیرگی دیده ها، امنیت بخش اضطرابها، و فروغ تاریکیهای شماست. [دین پرور،

۱۳۸۴: خ ۱۸۹ / ۴۰۰]

ج - در توصیف نتایج مترتب بر عقل و جهل؛ ادب و مشورت با دیگران می فرماید:

« لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ، وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ، وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمَشَاوَرَةِ.»

و هیچ توانگری و ثروتی چون اندیشه نیست، همان گونه که هیچ فقر و تهیدستی مانند نادانی نباشد، و هیچ میراثی چون فرهنگ و تربیت نخواهد بود، و هیچ پشتیبانی

به پای رایزنی و مشورت نخواهد رسید. [دین پرور، ۱۳۸۴: ق ۵۱ / ۶۹۴]

آشکاراست که هویت عقل و تفکر، منتهی به کشف حقائق و واقعیات است، و نتیجه آن، غنا و بی نیازی از غیر است. همان گونه که ماهیت جهل، جدائی ذهن از انعکاس واقعیت های بیرونی و حقائق می باشد، که نتیجه آن احتیاج و حاجت به سوی دیگران است. ماهیت ادب - یعنی اخلاق عالی انسانی - به جهت وجود عزت و کرامت نفس چنین ایجاب می کند که آدمی در روابط اجتماعی از امتیازدهی به دیگران تبری جوید و این برترین میراث است. در باب مشورت باید گفت از آنجا که ماهیت آن تبادل افکار برای انتخاب بهتر است بنابراین، کسی که با دیگران به مشورت می نشیند، گام های خود را در مسیری استوار می نهد.

د- یکی از بهترین نمونه های خطب امام علی (ع) در نهج البلاغه، در باب حقیقت توصیف از طریق معلول و یا نتیجه، فرمایش آن حضرت در نتایج روی گردانی از حق می باشد. حضرتش چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنِ نَصْرِ الْحَقِّ، وَ لَمْ تَهْتُوا عَنِ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَ لَمْ يَقُوْ مِنْ قَوِي عَلَيْكُمْ، لَكُنْكُمْ تَهْتَمُّ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَ لَعَمْرِي لِيُضَعَفَنَّ لَكُمْ التَّيَهُ مِنْ بَعْدِي أضعافاً بما خَلَفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَ قَطَعْتُمُ الْأَدْنَى، وَ وَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ.»

« ای مردم، اگر به یاری حق برمی خاستید و از باطل حمایت نمی کردید، کسی که همردیف شما نیست (معاویه) به شهرهاتان چشم طمع نمی دوخت و توان آن را نمی یافت که بر شما چیره شود. ولی شما بر اثر فرمان نبرد از امام خود، چون قوم موسی سرگردان شدید. و به جان خودم سوگند که سرگردانیتان پس از من افزوده خواهد شد، زیرا حق را پشت سر نهادید و از یاری آن دست برداشتید، و از آشنایان و

خدمتگزاران بریدید و به بیگانگان پیوستید. [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۶۵ / ۳۴۰]

در این جا امام می خواهند نتایج اعراض و روی گرداندن از حق را بیان نمایند که عبارتند از:

- ۱- توانائی دشمن در سیطره بر چنین مردمانی؛
- ۲- توانائی دشمن به حکمرانی، که بدین وسیله آنان را تحت سلطه خویش قرار می‌دهد؛
- ۳- سرگردانی در حیات دنیوی و گرفتار روزمرگی شدن، همان گونه که بنی‌اسرائیل سرگردان شدند؛
- ۴- دوری از واقعیات و حقائق و قطع ارتباط با نزدیکان و دوستی با ناهلان.

۳- توصیف ارشادی برای شناخت حقائق:

این گونه توصیف در نهج البلاغه بسیار است، و مشخصه آن، تحریک مخاطب مطلق، بر ادراک عظمت و ماهیت آن حقیقت از طریق عقل می‌باشد. لذا برآنیم برای توضیح بیش‌تر، نمونه‌هایی از کلام امام علی را نقل نماییم:

الف: در توصیف حق و ذکر دو خصوصیت از خصوصیات آن می‌فرماید:

« وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ. لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. »

و حق گسترده‌ترین چیزها در توصیف و گفتار، و محدودترین، در کردار است. هیچ حقی یکطرفه نیست: برای هر کس که سودی آورد، مسؤولیتی نیز آفریند و هر کس را زیانی رساند، سودی هم بخشد. [دین‌پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۰۷/۴۲۸]

ملاحظه می‌شود که این نوع توصیف بر آن نیست که ماهیت حق را تشریح نماید. بلکه تنها به ذکر دو خصوصیت آن بسنده می‌نماید.

اول، آن که همه درباره حق داد سخن داده و با هم در تفسیر آن رقابت می‌کنند، زیرا هر کس که اندک درکی از حقیقت وجود و قوانین جاری در آن دارد، مفهومی از حق را درک می‌نماید. و این، براساس قدرت ذهنی افراد در ادراک حق می‌باشد. ولی با این وجود، وقتی وارد میدان عمل و تحقق بخشیدن به حق می‌شویم، حساسیت مطلب دو چندان گشته، از این رو نمی‌توان هیچ گونه تسامح و مصالحه‌ای بین حق و خواهش‌های نفسانی قائل شد. بنابراین، تحقق حق در کارزار عمل، مستلزم جدیت و سعی خالصانه است.

خصوصیت دوم آن که بر بسیاری از امیال و خواهش‌های نفسانی افراد و یا جوامع نام حق نهاده شده است، و به نوعی سوء استفاده از عنوان والای حق انجام پذیرفته و این در حالی است که حق به میل اشخاص و جوامع بستگی ندارد، بلکه همسنگ بامعنویات و ارزش‌های والای انسانی است. لذا هرگاه مراد و میل آدمی منطبق با حق گشت می‌توان چنین پنداشت که آدمی در جایگاه و مکان حق قرار گرفته، در غیر این صورت نه این که حق با انسان معاند گشته، بلکه انسان در جایگاهی است که حق، با آن مخالف است.

بنابراین حق چونان قطب نمائی است که هدایت کشتی حیات آدمی را عهده‌دار است و این ناخدا مسیر کشتی حیات انسان را بدون کوچک‌ترین انحرافی مشخص می‌سازد. حق چون قطب نمائی است که هیچ گردباد در میان دریای موج حیات پر آشوب آدمی، در آن مؤثر نیست. دریای موجی که هر آینه قصد انحراف انسان از مسیر حقیقی و صحیح زندگانی را دارد.

ب: در توصیف صفات قاضی در نامه‌اش به مالک اشتر نخعی کارگزارش در مصر چنین می‌فرماید:

«ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ، وَ لَا تَمَحَّكُهُ الْخُصُومُ، وَ لَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ، وَ لَا يَخْضِرُ مِنَ الْفِتْنِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَ لَا تُشْرَفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ، وَ لَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فِهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ، وَ أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَ أَخَذَهُمْ بِالْحَجِجِ، وَ أَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخُصْمِ، وَ أَضْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشِيفِ الْأُمُورِ، وَ أَضْرَمَهُمْ عِنْدَ إِبْضَاحِ الْحُكْمِ؛ مِمَّنْ لَا يَزِدُّهِهِ إِطْرَاءٌ، وَ لَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ. وَ أَوْلَيْتُكَ قَلِيلًا.»

«ای مالک، برای داوری بین مردم برترین فردی را که می شناسی برگزین، کسی که دشواری کارها او را در تنگنا نیفکند، و کشمکش دادخواهان او را به لجاجت نیندازد، و در لغزش و خطای خود پافشاری نوزد، و چون حق را دریافت، راحت و با سعه صدر به سوی آن بازگردد، و نفسش را میدان ندهد، و بر پرتگاه حرص قرار نگیرد، و به جای دقت نظر، به فهم اندک اکتفا نکند، و از همه بیشتر در شبهه ها درنگ کند؛ آن که در اقامه برهان تواناترین، و در مراجعات دادخواهان صبورترین، و برای روشن شدن امور شکیباترین، و پس از تشخیص حکم قاطع ترین باشد؛ کسی که نه ستایشهای نابجا او را به غرور افکند و نه تحریکات مردم او را منحرف کند و به هر سویش بکشد. و البته اینان اندکند.» [دین پرور، ۱۳۸۴: ۵۳/۶۲۸]

این بخش از نامه در بردارنده نصایح ارشادی است که امام (ع) در آن صفات قاضی نمونه را بیان داشته اند. باید گفت این صفات، از روح قاضی سلیم، نشأت می گیرد. روح سلیم نیز جلوه گاه و مظهر انتخاب راه صحیح در زندگی حقیقی است که در بادی امر، ذهن و نظر می باشد و طرح مسئله شناخت قاضی آرمانی را میسر می سازد.

۴- توصیف ارزشی:

این نوع از توصیف در نهج البلاغه به کثرت مشاهده شده و بر پایه ارزش گذاری حقائق حیات آدمی استوار است. بدیهی است که ارزش گذاری حقائق نیز با شناخت آن حاصل می گردد. از آن جا که این نوع از توصیف دارای فهم آسان و تأثیر زیاد نزد مردم بوده، از اعتبار و ارزش خاصی نسبت به سایر توصیفات، برخوردار است. به ذکر نمونه هایی از آن در نهج البلاغه می پردازیم:

امام در توصیف قرآن می فرماید:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُعْشُ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ: زِيَادَةٌ فِي هُدًى، وَ نَقْصَانٍ مِنْ عَمَى. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى.»

«بدانید که این قرآن همان ناصح صادقی است که خیانت نکند، و راهنمایی است که گمراه نسازد، و سخنگویی است که هرگز دروغ نگوید. آری، هر کس با قرآن نشیند، برنخیزد مگر با «زیادی» یا «نقصان»: زیادی در «هدایت»، و نقصان از کوری و «جهالت». بدانید که هیچ کس پس از تمسک به قرآن، روی نیاز و ناداری نبیند، و نیز هیچ کس پیش از کاربرد قرآن، بی نیازی نیابد.» [دین پرور، ۱۳۸۴: ۱۱۷۵/

توصیف فوق، آگاهی بخش محتوای قرآن اعم از اصول عقائد، احکام، قصص، اخلاق و آیات متعدد بشارت و تهدید نیست. بلکه مبین ارزش اموری است که انسان بدان تمایل داشته و طالب آن است. از آنجا که تمام جوامع و مردم، به ارزش تعلیم و تربیت و محتوای کتب تربیتی و همچنین ارزش حیاتی علمای اخلاق که راه سعادت مردمان را با تمام جدیت و تلاش می‌نمایانند، آگاهند. بنابراین، تربیت کنندگان و مصلحان بزرگ که مسیر آدمی را در این شب ظلمانی و دریای موج حیات بشری، روشن ساخته و آدمی را به حیات معقولش رهنمون می‌سازند و موجبات تکامل در انسان را فراهم می‌آورند دارای بالاترین ارزش می‌باشند.

تغییر تکاملی را می‌توان دارای دو بعد دانست:

اول: فزونی فضائل انسانی؛

دوم: کاهش صفات رذیله انسانی.

و ارزشی برتر است که انسان را مستغنی از انواع حاجات و فرمانبرداری در محیط فردی، اجتماعی، مادی و معنوی نماید.

ب- امام در توصیف نماز می‌فرماید:

«تَسْكِينًا لِّأَطْرَافِهِمْ، وَ تَخَشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَ تَذَلِيلًا لِّنَفُوسِهِمْ، وَ تَخْفِيزًا لِّقُلُوبِهِمْ، وَ إِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ، لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْيِيرِ عَنَائِقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضَعًا، وَ التِّصَاقِ كِرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا»

فصلنامه الحج ۲۱ و ۲۲

۹۰

«چشم‌هاشان فروتنی آموزد، و جان‌هاشان خاکساری گیرد، و دل‌هاشان فروهستگی پذیرد و خودپسندی از آن بکلی رخت بریندد؛ چرا که در نماز چهره‌های کریم از روی فروتنی بر خاک ساییده گردد و سر و رویی که همیشه بر بلندای انسان سروری دارد، از سر خاکساری و کوچک شماری در برابر خداوند بر زمین نهاده شود.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۳۴ / ۵۰۰]

در این جا نیز مشاهده می‌شود که امام بیش‌ترین ارزش را برای نماز و فوائد آن قائل شده‌اند.

ج - در توصیف ارزش علم، خطاب به یار خاصش کمیل بن زیاد می‌فرماید:

«يَا كَمِيلُ بِنِ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَ جَمِيلَ الْأُخْرُوَّةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَخْكُومٌ عَلَيْهِ. يَا كَمِيلُ بِنِ زِيَادٍ هَلِكِ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَانِ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَقْفُودَةٌ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»

«ای کمیل، شناخت دانش و فراگیری آن از دین است که باید بدان پایبند بود. علم وسیله کسب طاعت الهی در زندگی، و ذکر خیر پس از ارتحال است. دانش ماندگار است و ثروت ناپایدار و بی اعتباری کمیل، ثروت اندوزان در عین زندگانی مرده‌اند، و دانشمندان تا روزگار باقی است زنده‌اند. بدن‌هاشان از دست

شود اما یاد و نامشان در دل‌هاست.» [دین پرور، ۱۳۸۴: ق ۱۳۹ / ۷۲۱]

همان‌گونه که مشاهده می‌شود سخن امام در بردارندهٔ اشارات شگفت‌انگیزی در باب ارزش علم

و مقایسه‌ای دقیق و حقیقی بین علم و ثروت و صاحبان آنها می‌باشد.

د- در توصیف ارزش علم و بندگی خالصانه خداوند امام چنین می‌فرماید:

« وَ مَا بَرَحَ اللَّهُ - عَزَّتْ الْأَوْهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلِمَتُهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. فَاسْتَضْبَحُوا بِنُورِ يَقِظَةٍ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْقِدَةِ، يُذَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدَلَّةِ فِي الْفُلُواتِ »

« و همواره در طول تاریخ و در هر زمانی، حتی آن روزگاری که بین پیامبر گذشته و آینده فاصله افتاده، خدای بخشنده و بخشایشگر را بندگانی بوده است که در شبستان اندیشه آنان نجوا می‌کرده و با زبان الهام و اشراق با عقل آنان سخن می‌گفته و چشمه حقایق را به رویشان می‌گشوده است. و در پرتو این عنایت ویژه گوش و چشم و دل آنان به نور بیداری الهی نورانی گردد و پرچم هدایت و تربیت مردم را به دوش گیرند و روزهای الهی را که در آن بندگان به پاداش کردارهای زشت و زیباییان رسند، یاد آور شوند و آنان را از بازتاب اعمال زشتشان بترسانند چونان رهنمایان در بیابانها، و کسی را که راه درست پیش گیرد تشویق و ستایش کنند و به نجات و سعادت بشارت دهند و به آن که راه چپ و راست را پوید هشدار دهند و از هلاکت و سقوطش بترسانند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۴۴۳/۲۱۳]

روش عرضه و اثبات حقایق و...

در برخی مآخذ و منابع، بردباری و حلم با فضیلت‌تر از علم دانسته شده و این بدین معناست که عالم حلیم و بردبار در جایگاه بلندی از سعادت و توانائی روحی قرار دارد و او را از غرور علمی رها می‌سازد. لذا برای دانشمند حلیم منافعی وجود دارد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌نمائیم:

۱- علم و بردباری، سعه وجودی عالم و نیاز او را به تعلم افزایش می‌دهد. بنابراین بردباری، عالم را تحریک و تشویق به کسب علم و دانش نموده، همچنان که قناعت به دانسته‌ها را مجاز نمی‌شمارد.

۲- حلم درخت علم را آبیاری نموده و سم مهلک غرور را به جرعه حیات بخشی تبدیل می‌نماید که انسان عالم را از دیوار پولادین در مقابل مردم به عامل محرک و تربیت کننده آنان بدل می‌سازد.

۳- اگر عالمی علمش را با حلم توأم سازد از طوفان‌های شک و ظن و تردید نجات می‌یابد. البته ناگفته پیداست که عالم حلیم از شک و ظن و وهم نمی‌هراسد بلکه از آن‌ها پلی برای رسیدن به یقین می‌سازد، به عبارتی دیگر، دانسته‌های خویش را با شک و تردید درمی‌آمیزد تا آن که حقیقت و رأی صحیح را از آن استخراج نماید.

امام علی (ع) مردم را از نقطه نظر معلومات به سه گروه تقسیم کرده‌اند.

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ، وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.»

«مردم سه گروه‌اند: عالم ربّانی، دانشجوی در راه نجات، و فرومایگانی که هر فریادگری را پاسخ گویند و از هر سو که باد آید روان شوند، از نور دانش بهره

نگیرند و به پایگاه محکمی پناه نبرند. [دین پرور، ۱۳۸۴: ق ۱۳۹ / ۷۲۰]

امام مردم را از جهت علمی که آموخته‌اند به عالم ربانی، که علمش را با حلمش پیوند داده، و عالمی که در جستجوی راه نجات و هدایت است و کسب علم برای او وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به سیطره و حاکمیت بر ضعیفان در میدان تنازع بقاء نیست. علمی که مردم ضعیف از گلوله‌های آتشین آن و از دسیسه‌های مستکبرین در جهت سلطه اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی در امان نباشند بلکه علمی مورد نظر است که زمینه‌سازی راه‌های مختلف منتهی به حیات معقول را بر عهده داشته باشد. نوع سوم از مردمی که امام در تقسیم‌بندی خویش ذکر نموده‌اند، مردم عادی و فاقد شخصیت جستجوگر و میرزند. کسانی که از زندگی غیر از حرکت و احساس‌های جبری و تولید مثل چیزی نمی‌دانند و اهدافشان در زندگی به دو قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول، آنان که سعی در اشباع لذات مادری دارند. البته ایجاد جایگاه مناسب اجتماعی که مایه مباهات و فخر آنان باشد نیز مد نظر است.

قسم دوم، شیوه‌ای است که اقتدار گریبان و زور گویان به مردم تحمیل می‌کنند. مردمی که عرصه حیاتشان را در مسیر عوامل اقتدار گذرانده و زمینه‌های قوی برای اهداف صاحبان زر و زور می‌باشند. و چنین است که در کمال تأسف، عرصه زندگی جوامع، به گونه‌ای نیست که خود مقدرات خود را به دست گیرند، بلکه به عنوان ابزاری در دست قدرتمندان قرار می‌گیرند.

اگر مردمی که در بیان امام (ع) به صفت همج رعاع متصف شده‌اند، می‌دانستند که مستکبران چگونه به آنان می‌نگرند و برای آنان چه نقشه‌هایی در سر می‌پروراند متحول گشته و ریشه زور گویان را از بیخ و بن قطع می‌کردند. به شرط آن که در آغاز پیروزی دچار جاه‌طلبی و قدرت طلبی نشده و بر جایگاه زور گویان ننشینند و در نتیجه فقط اسامی تغییر کرده باشد و مستکبرین جدید با عناوین و طبقه جدید بر مستضعفین حکمرانی کنند - همان گونه که در طول تاریخ بشر کم و بیش مشاهده شده است - آن چه در سیر طبیعی تاریخ بشر مشاهده می‌شود آن که مثل مستضعفین و مستکبرین، مثل مرغ و تخم مرغ است. همان طور که بعضی اندیشمندان در این باره می‌گویند: چیزی که نقیض خویش را در داخلش پرورش می‌دهد.

این عبارت در بردارنده جمله غنی و پرمحتوایی است که اشاره به کشمکش و نزاع همیشگی، به علت بقاء در زندگی و حیات دارد. و البته نباید با این مسئله بطور سطحی مواجه شد، چرا که این تسلسل تاریخی در گذشته بشر طبیعی است، و این به دلیل ساختار حیاتی است که به دست ابناء بشر طراحی شده است و هیچ وقت حذف نمی‌گردد، مگر آن که تاریخ جدید آدمی آغاز شده و ضعیف و مستضعف از قاموس فرهنگ جوامع بشری حذف گردد. اما واقعیت آن است که گروه سوم در ساختار تاریخ مطرح‌اند، تا وقتی زور گویان و اقتدار گریبان در جوامع بشری وجود دارند، تا هنگامی که قدرت به هر شکل از دست قلدرد مآبان خارج شده و بین ضعیفان به شکل عادلانه تقسیم گردد اوضاع تغییر نموده و اصطلاحاتی چون تحقیر دیگران، محرومیت و محرومیت از عدل حذف نخواهند شد.

پیوند و ارتباط امام با گروه‌های سه گانه:

گروه اول و دوم نمونه‌های عینی اهداف و آرزوهای انسانی امام علی (ع) بوده و حضرتش قافله سالار این دو گروه بوده‌اند. اما دسته سوم، دارای اهمیتی بس بزرگ برای این انسان الهی است، و تعلیم

و تربیت افراد این مجموعه جزء مهم ترین اولویت های انسانی، الهی برای این مری و معلم بزرگ است. از این رو، حضرتش، در خطب مختلف نهج البلاغه تاکید فراوانی بر لزوم احقاق حقوق این گروه و اقدام به ستاندن حق آنان از ستمگران داشتند. اهمیت این دسته برای آن حضرت به مثابه اهمیت تنفس برای سایر مردمان است. چرا که در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید:

«أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَيَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارَّوْا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْنُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ إِخْرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَ لَأَلْقَيْنُ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ.»

«الای تاریخ! سوگند به شکافنده بدر و آفریننده جان، اگر نبود حضور فشرده مردم برای بیعت، و عهدی که خدای از عالمان گرفته است که بر شکمبارگی ستمگر و محرومیت ستم دیده «صحه» نگذارند، حتماً افسار خلافت را رها می کردم و هرگز زیر بار مسؤلیت نمی رفتم و همان گونه که در آغاز، خلافت را وانهادم در پایان نیز می هشتم، و می دیدید این دنیایی که بدان می نازید و دین بدان می بازیید، در دیدگاه من از آب بینی ماده بزی بی ارزش تر است.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۳/ ۴۱]

و در نامه اش به مالک اشتر می فرماید:

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًا. وَ أَحْفَظَ اللَّهُ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكٍ، وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَ كُلُّ قَدْ اسْتُرِعِبْتَ حَقَّهُ، فَلَا يَشْعَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تَعْدُرُ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ، فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَ تَقَدَّرْ أُمُورٌ مِنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَ تَخْفَرُهُ الرِّجَالُ، فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ تَفَتُّكَ مِنْ أَهْلِ الْحَشِيَّةِ وَ التَّوَاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْأَعْدَارِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَوْجُحُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَ كُلُّ فَاغْدِرُ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ.»

«و خدای را، خدای را در مورد قشر پایین از بینوایان و نیازمندان و گرفتاران و ناتوانان که بیچاره اند کوتاهی مکن، زیرا در میان این قشر بعضی سائل اند و برخی روی گدایی ندارند. و برای خدا حششان را که او به تو سپرده است پاس دار و بخشی از بیت المال را به آنان اختصاص ده و نیز بخشی از خالصه اسلامی را در هر شهری به آنان واگذار، زیرا دور افتاده ترین آنها دارای همان حقی است که نزدیک ترینشان، و تو مسؤلیت همه آنان را بر عهده داری. پس مبدا مستی ریاست و ثروت تو را از رسیدگی بدانها بازدارد، که یقیناً به دلیل پرداختن به کارهای مهم از نادیده گرفتن حق پیش پا افتاده معذور نباشی.» [دین پرور، ۱۳۸۴: ن ۵۳/ ۶۳۴]

و در قسمت دیگری از همین خطبه می فرماید:

« وَلَيْكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ، وَ أَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ. »

« باید محبوب ترین کارها نزد نو سازگارترین آنها با حق، و گسترده ترین آنها در عدالت، و فراگیرترین آنها در جلب رضایت مردم باشد؛ چه، نارضایی عموم مردم، رضایت خواص را بی اثر سازد در حالی که از نارضایی خواص، در برابر رضایت عموم مردم می توان چشم پوشید. » [پیشین، ن ۵۳ / ۶۱۹]

امثال این جملات و تعبیر که در نهج البلاغه به طور مکرر ذکر شده، ارتباط امام با افراد این گروه را نشان می دهد که به دلیل تسلط زورگویان در فقر فکری - اقتصادی و اقتصادی - سیاسی نگاه داشته شده اند، و امام هر دو بعد را جهت اصلاح و ارشادشان مدنظر داشتند.

ه - در توصیف ارزش عبادت و طبقه بندی مردمی که به عبادت مشغولند می فرمایند:

« إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ. »

« گروهی خدای را به «چشمداشت» پرستش کنند، که آن پرستش بازرگانان است؛ و گروهی او را از روی «ترس» پرستند، که آن پرستش بردگان است؛ و سه دیگر او را به پاس «سیاس» پرستش کنند، که آن پرستش آزادگان باشد. » [دین پرور، ۱۳۸۴:

ق ۲۲۹ / ۷۴۲]

مشاهده می شود که چگونه امام به طبقه بندی مردم در عبادت پرداخته اند، مردمانی به نیت و هدف دستیابی به نعم دنیا و عقبی عبادت می کنند، گروهی از ترس عذاب و عقاب آخرت عبادت می نمایند و دسته ای پرستش خداوند را به خاطر شکر نعم او انجام می دهند و این والاترین نوع عبادت است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سوم: استدلال

سومین شیوه راهنمایی مردم، توسط حضرت امیرمؤمنان (ع) استدلال است. در این جا به بررسی هفت نوع استدلال که در خطب نهج البلاغه مشاهده می شود، می پردازیم. البته با ذکر دو مقدمه که عبارتند از:

۱- وجود نقاط مشترک بین اقسام استدلال.

۲- مقصود از استدلال در انواع هفتگانه، استدلال به معنای منطقی چینش مقدمات معلوم، برای کسب نتیجه نیست. بلکه مراد از آن هدایت و راهنمایی مردم به پذیرش حقائق می باشد. ناگفته نماند که تقسیم استدلال بر حسب بنیان و اساسی است که بدان مستند است. بنابراین، گاهی استدلال به شهود مستند است و زمانی به تجارب شخصی و گاهی به مسائل دیگر.

اما به طور عام می توان گفت منظور از استدلال، عرضه داشتن حقائق و واقعیات و راهنمایی مردم به سوی آن است، اعم از آن که قابل بیان به اشکال قیاسی، استقرائی، و یا تمثیلی باشد و یا آن که از طریق ارجاع به تجارب شخصی، توضیح و عرضه آن ممکن گردد.

انواع هفتگانه استدلال عبارتند از:

- ۱- استدلال ریاضی
- ۲- استدلال استقرائی
- ۳- استدلال قیاسی
- ۴- استدلال تمثیلی
- ۵- استدلال حکمی
- ۶- استدلال از طریق ادراک و استنباط خاص
- ۷- استدلال شهودی.

۱- استدلال ریاضی - عینی:

همان گونه که قرآن کریم از سه نوع استدلال ریاضی - عینی یعنی استدلال آفاقی، انفسی و آفاقی - انفسی بهره برده است، امام علی (ع) نیز از این استدلال به کرات در نهج البلاغه استفاده نموده است. آن جا که می فرماید:

« حَذَّ الْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبْهِهَا »

« محدودیت پدیدگان را به هنگام آفرینش بر ملا ساخت تا هرگز با ذات نامحدودش
مشبه نگردند. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۳۲۶/۱۶۲]

و در خطبه دیگری می فرماید:

« لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ، وَلَا نُجُومُ السَّمَاءِ، وَلَا سَوَا فِي الرِّيحِ فِي
الْهَوَاءِ، وَلَا دَيْبُ التَّمَلِّ عَلَى الصَّفَا، وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ. يَعْلَمُ
مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ، وَخَفَى طَرْفِ الْأَحْدَاقِ. »

« و از دیدگاه او هیچ چیز حتی قطره های باران دور نماند: نه اختران آسمان، نه آن
نذرانی که باد به هوا پراکند، نه صدای پای موری بر سنگ صافی، و نه آرام جای
[دوره] در شب تاری. او فروافتادنگاه برگها را می داند و از ناز و کرشمه چشمها و
چشمکها باخبر است. » [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۳۶۴/۱۷۷]

در خطبه ای که به خطبه اشباح معروف است، به حقائق عالم وجود که از نظم دقیقی برخوردار
است اشاره می نماید، و این، از آن جهت دارای اهمیت است که با وجه ریاضی عالم وجود، مردمی
را به سوی حق رهنمون می گرداند. و با این دعوت، توجه مردم را به لزوم حاکمیت، نظم دقیق در
اشیاء با حالت جدیدی در نتیجه حرکت و تحول برای هر موضوعی معطوف می دارد.

در قسمتی از این خطبه، امام چنین می فرماید:

« وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ، وَ اعْتِرَافِ
الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يَقِيمَهَا بِمِسَاكٍ قُوَّتِهِ. مَا دَلَّنَا بِأَضْرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ
عَلَى مَعْرِفَتِهِ، وَ ظَهَرَتْ فِي الْبِدَائِعِ الَّتِي أَخَذَتْهَا آثَارُ صَنْعَتِهِ وَ أَعْلَامِ حِكْمَتِهِ »

« و گوشه ای از قدرت بیکرانه اش را نشان داده و بخشی از شگفتیهای را که حکمت
الهی از آن پرده برداشته، در دیدگاهمان نهاده، و اعتراف مخلوقات که زندگیشان

هر لحظه به او بسته است، همه و همه ما را خواه ناخواه به شناخت قاطع او رهنمون شده و برهانی قاطع بر معرفت او گشته است، و آثار نگارخانه و نشانه های حکمت او که در موزه زیبای آفرینش پدید آورده نمایان گردیده است. [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۶۲/۱۹۰]

۲- استدلال استقرائی:

استدلال استقرائی آن است که به سبب آن نتیجه کلی از طریق متابعت و جستجو در حالات یا نقاط مختلف حاصل گردد. هر چه حالات جستجو شده از درجه بیش تری از اعتبار برخوردار باشد، نتیجه کامل تر و بهتر خواهد بود. مشاهده مصادیق چنین استدلالی در نهج البلاغه مشکل نیست، آنجا که می فرماید:

«إِضْرِبْ بَطْرَفَكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ، فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَابِدُ فَقْرًا، أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةِ اللَّهِ كَفْرًا، أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَقِرًا، أَوْ مَمْرَدًا كَأَنَّ بِأَذْنِهِ عَنِ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقِرًا.»

«به هر جا از جامعه که خواهی نظر افکن، آ یا جز این بینی که فقیری با فقر دست به گریبان است، یا توانگری که نعمت الهی را ناسپاسی کرده، یا بخیلی که بخل از حق خدا را ثروت انگاشته، یا سرکشی که گویی گوش او از شنیدن بندها سنگین است.» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۱۲۹/۲۵۸]

در بخش دیگری از همین خطبه مردم را به عبرت گرفتن از سرگذشت امت های پیشین فرا می خواند. در این جا ذکر این نکته ضروری است که منظور امام (ع) اطلاع از تاریخ گذشتگان به عنوان قضیه ای تاریخی نیست. بلکه مقصود حضرتش تحقیق و تدقق در سرنوشت امت های گذشته، جهت نیل به قواعد و قوانین حیات معقول می باشد. بدین معنی که از سرنوشت گذشتگان، قوانین و قواعد کلی را استخراج نمایند تا به درک حقائق نائل شوند و این خود نوعی استقراء است. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ وَوَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ.»

«اکنون از سرگذشت امتهای مستکبر پیشین به خود آید: از سخت گیری و خشم الهی، از سطوت و هیبت وی، از کیفر و عذاب او» [دین پرور، ۱۳۸۴: خ ۲۳۴/۴۹۴]

امام خطاب به فرزندش امام حسن چنین می فرماید:

«وَ أَعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، وَ ذَكْرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ»

«... و خبرهای گذشتگان را بدو عرضه دار و آنچه را به آنان که پیش از تو بودند رسید به یادش آر.» [دین پرور، ۱۳۸۴: ن ۵۶۴/۳۱]

و در همان نامه چنین می فرماید:

«أَيُّ بَنِي إِيَّتِي - وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي - فَقَدْ نَظَرْتُ فِي

أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَرْتُ فِي أَجْبَارِهِمْ، وَسَرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَىٰ إِخْرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ»

« در آینه تاریخ بنگر و سرگذشت پیشینیان را ورق بزن و آنچه از تلخیها و شیرینیها بدیشان رسیده به یاد آور، و در شهرهاشان عبرت آموز گام بردار و در آثار به جامانده از ایشان نیک نظر کن، کتاب عملکردشان را بگشای و آخرین موقعیت زندگیشان را بنگر که از کجا بار سفر بستند و به کدام سرا درآمدند و در آن رحل اقامت افکندند. آنگاه درمی یابی که آنان ترک یار و دیار گفته و به خانه های غربت پا نهاده اند. و می بینم که تو بزودی در زمره آنان درمی آیی. پس اقامتگاه اصلی و دائمی خویش را زیبا و عالی بنا کن، و هرگز آخرت را به دنیا مفروش.» [همان]

پس مشاهده می شود که امام علی (ع) از استدلال استقرائی جهت ارشاد و راهنمایی مردم، از طریق دعوت آنان به اطلاع از احوال گذشتگان و عبرت گیری از آنان، بهره فراوان برده اند.

۳- استدلال قیاسی

در این نوع استدلال، از قضایای کلی برای اثبات امور دیگر استفاده می شود. این روش در بسیاری از خطب نهج البلاغه به کار رفته است، که از آن میان می توان به اولین خطبه نهج البلاغه اشاره نمود. امام (ع) در این خطبه به بسیاری از حقائق، به شیوه قیاسی اشاره کرده است. امام می فرماید:

« فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا. وَمَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ. وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ. وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ عَلَيَّ؟ فَقَدْ أَخْلَىٰ مِنْهُ.»

« پس آن که خدای سبحان را چنین به وصف آورد، همسنگ آدمیانش ساخته است، و آن کس که همتایی برای او بیند، ذات پاک الهی را دوگانه دیده است. و دوگانگی در حکم تجزیه اوست و تجزیه خداوند یعنی نشناختن او. و آن کس که خدای را در «سویی» بیند و بدو اشاره کند، او را محدود دیده و در شمار آفریدگان شمرده است. و آن که بپرسد خدا در کجاست و یا قلمرو حکومتش تا کجاست، وابسته آنجا قرارش داده و بخشی از هستی را از حضور او غایب دیده است.» [دین پرو، ۱۳۸۴: ۲۵/۱]

۴- استدلال تمثیلی:

این استدلال، مبتنی بر شمول حکم موضوعی، بر موضوعی دیگر - به سبب وجود نقطه اشتراک بین آن دو موضوع - می باشد. مثل مسأله ممنوعیت شرب آب جو به دلیل مسکر بودن که شامل سایر مشروبات سکر آور نیز می شود و می توان حکم حرمت شرب را به دیگر مشروبات مسکر نیز سرایت داد.

خطبه های امام علی (ع) لبریز از چنین استدلالی است، آن جا که می فرماید:

«وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِكَ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَىٰ أَنْ فَاطِرُ النَّمَلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ، لَدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ، وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ، وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ، وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً»

«و اگر اندیشه ات را از همه سو به کارگیری و تا آنجا که ممکن است آن را به تکاپو واداری تا به حقیقت مطلب دست یابی، سرانجام به جایی نرسی جز آنکه بدانی آفریدگار مورچگان همان آفریدگار خرمابن در نخلستان است، زیرا هر چیز گستره ویژه خود را دارد و هر موجود زنده در دنیای رازها و اختلافات بسیار پیچیده و ژرف خویش است، اما همه و هر بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، و قوی و ضعیف در آستان قدس ربوبی و کارگاه آفرینش یکسانند» [همان، خ ۲۲۷ / ۴۶۶]

یعنی آن که علت پنهان در اجزاء و ابعاد و قوانین تکوینی حاکم بر مورچه، دال بر آن است که خالق آن خدای سبحان است. همین علت، در درخت نخل نیز موجود است. همان گونه که در سایر موجودات بزرگ و اجرام آسمانی نیز وجود دارد.

۵- استدلال حکمی:

این استدلال در بردارنده اشارات بلند و مستند به مقدمات فلسفی و عقلانی می باشد، که در نهج البلاغه فراوان است و می توان گفت بیش تر مباحثی که امام (ع) در اثبات اهمیت و ارزش وجود و درک آن و نیز اصول اخلاقی و تشویق مردم بر عمل بدان مطرح نموده اند، در بردارنده این نوع استدلال است.

از آن جمله می توان به این خطبه اشاره نمود که فرموده است:

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَ الْأَبْصَارَ مَذْخُولَةٌ.»

«و اگر آفریدگان درباره قدرت عظیم و نعمت بزرگ آفریدگار می اندیشیدند به راه می آمدند و از عذاب دوزخ می هراسیدند، اما دلها بیمار است و دیده ها به نایبایی گرفتار.» [همان، خ ۲۲۷ / ۴۶۴]

در این عبارت، امام مردم را بر فهم ارزش عالم وجود، تشویق نموده و نتیجه این ادراک را تبیین می کنند و آن بازگشت به راه مستقیم و ترس از عذاب الهی است. آن گاه اسباب فکر کردن در آیات الهی را به مردم گوشزد می نمایند.

کلمات قصار و حکمت های نهج البلاغه، بالغ بر چهارصد و هشتاد کلام کوتاه می باشد و با دقت در این کلمات مشاهده می شود که این ها غالباً بر دو نوع اند:

قسم اول، در بردارنده معنایی بدیهی است که نیاز به اثبات و یا تحلیل ندارد. مثل این عبارات:

« قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.»

« ارزش هر کس به کار نیکوی اوست.» [همان، ق ۷۸ / ۶۹۹]

« الْأَعْجَابُ يَمْتَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ. »

« خودپسندی مانع رشد و ترقی است. » [همان، ق: ۱۵۸/۷۲۷]

نوع دوم متضمن جملات حکیمانه توأم با استدلال حکمی است. مثل جمله امام درباره جایگاه عدل و جود، و رجحان یکی بر دیگری که می‌فرماید:

« الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا عَنِ جِهَتِهَا؛ وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ. فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا »

« عدالت هر چیزی را به جای خود نهد و بخشش آن را از جایگاه خود خارج سازد؛ عدالت نگاهیان عمومی است و جود و بخشش مشکل‌گشای خصوصی. پس عدالت ارزشمندتر و برتر است. » [همان، ق: ۴۲۹/۸۰۴]

در حکمت دیگری که دلیل در خود حکمت قرار دارد، و یا به تعبیر علمای علم منطق قیاس‌های آن درونش قرار دارد، چنین می‌فرماید:

« مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلَيْتَهُ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلَيْكُنْ تَأْدِيبُهُ بَسِيرَتَهُ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ، وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْأَجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ. »

« آن که خود را در جایگاه رهبری نشانند باید پیش از دیگران به تعلیم و تربیت خود پردازد و پیش از گفتار، با کردار خود را سازد، که خودآگاهی و خودسازی از حرفه معلمی سزاوارتر به تجلیل است. » [همان، ق: ۷۰، ۶۹۷]

۶- استدلال از طریق ادراک و استنباط خاص:

این نوع از استدلال، بر استنباط‌های خاصی تکیه نموده که مختص شخصیت‌هایی چون امام علی (ع) می‌باشد.

- کسانی که می‌دانند انسان از کجا آمده و به کجا می‌رود - نمونه این استدلال را می‌توان در این عبارت مشاهده کرد:

« وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ، وَ يَغَيِّمُ أَوْدَافَكُمْ، وَ لِكُنِّي وَ اللَّهُ لَا أَرَى إِضْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي. »

« بی‌تردید من به داروی دردها و حل مشکلاتتان آگاهم، ولی به خدا سوگند، دین خود را به دنیای شما نفروشم. » [همان، خ: ۶۸/۹۱]

این سخن در بردارنده استنباط و فهم عمیق انسانی است که نمی‌خواهد بدلیل ارضاء هواهای نفسانی دیگران، نفس خود را به مخاطره اندازد.

باید گفت اگر بشریت به همین اشارات و راهنمایی‌هایی که امام (ع) پیش او نهاده، عمل می‌نمود قطعاً مسیر تاریخ بشر به بهترین شکل ممکن تغییر می‌نمود و آینده‌ای روشن در انتظار ابناء بشر می‌بود.

۷- استدلال شهودی:

این استدلال شباهت‌ها و اختلاف‌هایی با استدلال قبلی دارد. در استدلال گذشته ادراک و استنباط با توجه به ظرفیت و درک مردم، قابل عرضه بود. ولی در استدلال شهودی دو نوع ادراک موجود است: نوع اول: ادراکی که قابل عرضه بر مردم است. نوع دوم: ادراکی که قابل عرضه و تعلیم نمی‌باشد، بلکه با تبیین مقدمات و طرق وصول از سوی بزرگان، مردم خود، راه سلوک را می‌پیمایند. در اینجا جملات عدیده‌ای را از امام ذکر می‌کنیم که از این استدلال استفاده شده است.

« وَ بَصَّرْنِيكُمْ صِدْقُ النَّبِيِّ. »

« [خطاب به طلحه و زبیر] ولی روشنی دلم، باطن تاریک شما را نمایان ساخت. »
[همان، خ ۴۳/۴]

در خطبه دیگری راه رسیدن به شهود را ذکر می‌نماید:

« لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ »

« چشمها او را چون اجسام درنیابند، اما دلها در پرتو ایمان راستین او را دریابند. »
[همان، خ ۱۷۸/۳۶۶]

و همچنین در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

« وَ تُوْمِنُ بِهِ إِيمَانٌ مِّنْ عَايِنِ الْعُيُوبِ »

« و به او چنان ایمان داریم مثل آنکه نادیده‌نیها را دیده. » [همان، خ ۱۱۲/۲۲۷]

بدیهی است که رؤیت حقائق جز از طریق شهود ممکن نیست.

چهارم، هدایت:

چهارمین شیوه‌ای که امام با آن مردم را بسوی حقائق رهنمون می‌ساختند، راهنمایی و ارشاد مردم بود. هر چند که هدف تمام خطب و اقوال امام علی (ع) هدایت مردم بود و لیکن انواع این هدایت به حسب اختلاف ابعاد انسان‌ها و چگونگی حرکشان در جهت پرورش یافتن و سلوک الی الله متفاوت می‌باشد.

در واقع، شیوه‌های مذکور (بیان و توضیح مبادی و قواعد بنیادی، توصیف حقائق و استدلال) ارشاد مردم و توجه دادن آن‌ها بسوی کمال حقیقی می‌باشد، به گونه‌ای که این انسان کامل، می‌خواست با تمام ابزار لازم، انسان را از عالم خاک به عالم ملکوت رهنمون سازد تا در نتیجه، مردم مجذوب کمال حقیقی شوند.

بنابراین، خطبه‌های آن حضرت آکنده از ارشاد و موعظه و دعوت مردم بسوی حق و حقیقت در نتیجه شناخت و معرفت می‌باشد. حتی اوامر الهی، مثل نماز، که امام بدان امر نموده‌اند نوعی راهنمایی و ارشاد است که ضرورت ارتباط و پیوند بین انسان و خدا را بازگو می‌نماید.

نتیجه‌گیری:

خطبه‌های امام را به چهار دسته تقسیم می‌نمائیم:

۱- دعوت مردم به عبرت از سرگذشت ملل پیشین؛

۲- تبیین نتایج عمل به قوانین و قواعد انسانی؛

۳- تشویق و تحریک مردم به حرکت بسوی هدف متعالی حیات؛

۴- عرضه داشتن حقائق و وقایع.

نا گفته پیداست ارشادی که مدنظر امام بود، ارشادی همه جانبه و دربردارنده ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، اخلاقی، اعتقادی و غیره بوده است، و این، با آنچه که امروز در جوامع بشری در حال وقوع است متفاوت می باشد. چرا که جوامع مدرن امروزی معتقد به جدائی امور دینی و اخلاقی از امور غیر دینی می باشند. به هر حال، بعضی عبارات نهج البلاغه ارشاد مستقیم را مورد تأکید قرار داده است. آنجا که مکرراً مردم را به تقوای الهی توصیه نموده و می فرماید:

«توصیه می کنم شما را به تقوای الهی»

و همین مفهوم و معنا به شکل دیگری در خطبه های ۸۳ و ۹۹ ذکر گردیده، آنجا که می فرماید:

« عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ »

«بندگان خدا، شما را به وانهادن این دنیا و دل نیستن بدان سفارش می کنم.»

[همان، خ ۹۸/۹۱]

در سفارش دیگری از امام که در خطب ۱۱۴ و ۱۶۱ و ۱۷۳ و ۱۸۲ و ۱۸۸ می فرماید:

« أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ »

«شما را سفارش می کنم به یاد مرگ»

هم چنین این مفاهیم در خطبه های ۱۹۱ و ۱۹۴ و ۱۹۶ و ۱۹۸ و نیز در کلمات قصار آمده آنجا که

می فرمایند:

« أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا أَبْطَ الْأَيْلِ، لَكَانَتْ لَذَلِكَ أَهْلًا: لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ؛ وَلَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ؛ وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ؛ وَ عَلَيْنَكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ. »

« شما را به پنج چیز سفارش کنم که اگر برای به دست آوردن آنها بر مرکبهای باد پای سخت برنشینید، سزاست: هیچ یک از شما چشم امیدش جز به پروردگار نباشد؛ و جز از گناه او نهراسد؛ و آنگاه که از کسی درباره چیزی که نداند پرسند، شرم نکند که گوید ندانم؛ و هیچ کس از یادگیری شرم نکند؛ و بر شما باد به صبر، که صبر از ایمان چون «سر» از «بدن» است؛ و در پیکری که سر نباشد خیری نیست، همان گونه در ایمانی که صبر نباشد خیری نخواهد بود. » [همان، ق ۶۹۹/۷۹]